



اخلاق و فقه

پدیدآورنده (ها) : الهامی، داود

فلسفه و کلام :: نشریه درسهایی از مکتب اسلام :: بهمن ۱۳۷۸، سال سی و نهم - شماره ۱۱

صفحات : از ۳۶ تا ۴۶

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/314310>

تاریخ دائلود : ۱۴۰۵/۰۴/۱۰

کاربر گرامی، فایل دائلود شده فقط برای استفاده شخصی است، از نشر آن خودداری فرمایید.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه **قوانین و مقررات** استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



مقالات مرتبط

- منطقة الفراغ فی التشريع الاسلامی

عناوین مشابه

- جواز «خلف وعده» در ترازوی فقه و اخلاق
- حریم خصوصی تابعان و پیوند آن با قضا، فقه، اخلاق و سیاست جنائی
- رابطه‌ی پزشکی با فقه و اخلاق
- همسوئی فقه و اخلاق با فرض رعایت محدوده در تنبیه بدنی کودکان
- جایگاه فقه در حقوق و اخلاق حرفه ای سردفتر
- تحلیل گونه‌های تزامم در دانش فقه و اخلاق با تاکید بر تزامم اهتمامی (اشتغالی) در حوزه اخلاق
- تمایز فقه و اخلاق، تاملی در یک اشتباه تاریخی
- شبیه‌سازی انسانی از منظر فقه و اخلاق
- بررسی اصول چهارگانه اخلاق زیستی از منظر فقه و حقوق اسلامی
- حق سلامت جنین از منظر اخلاق، فقه و حقوق پزشکی

اخلاق و فقه

برای این که به کاربرد «فقه» بهتر آشنا شویم، شایسته است برای کسانی که در این باره مطالعاتی ندارند، مقدمه کوتاهی در مورد «فقه» از لحاظ لغت و حسب شرع و اصطلاح فقهاء ذکر کنیم و سپس به بیان رابطه «اخلاق و فقه» بپردازیم:

«فقه» در عبارات دانشمندان بر چند معنی اطلاق شده: «فهم اشیاء دقیقه»؛ «فهم غرض متکلم از کلام»؛ و «وجود ذهن و سرعت انتقال». از آن جمله اند:^۱

ولی در اصل لغت «فقه» به معنای دانستن و فهمیدن چیزی است.^۲ و یا فهم عمیق و نافذ که به وسیله آن می توان به حقیقت گفتارها و کردارها پی برد.^۳

راغب در «مفردات» می گوید: «الفقه هو التوصل الی علم غائب بعلم شاهد» یعنی فقه این است که از یک امر ظاهر و آشکار به یک حقیقت مخفی و پنهان پی برده شود و در

(۱) صاحب کتاب «هدایة المسترشدين» می نویسد: فقه به تصریح جوهری و غیر او در لغت به معنی فهم است مثل قوله تعالى «ولکن لا تفقهون تسبیحهم» و برخی آن را به «فهم غرض متکلم از کلامش» و بعضی آن را به «فهم اشیاء دقیقه» اختصاص داده اند. (۲) معالم الأصول، شیخ حسن، چاپ سنگی، ص ۲۲. (۳) اصول الفقه، محمد بن ابو زهره، چاپ دارالفکر، ص ۶.

تعریف «فقه» می‌گوید: «فقه إذا طلبه فتخصص به» یعنی طلب کرد چیزی را و در آن تخصص پیدا کرد.^۱ بنابه تعریف راغب معنای «فقه» مطلق فهم نیست، بلکه فهم عمیق و بصیرت کامل به حقیقت یک چیز را «فقه» می‌گویند.

این واژه در قرآن و حدیث در یکی از دو معنی استعمال شده است:

۱ - مطلق فهم: لفظ «فقه» و مشتقات آن در قرآن و حدیث در موارد زیادی به همین معنی به کار رفته است.^۲ از آن جمله آیه ۴۴ از سوره «اسراء» ﴿...وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...﴾ (و لیکن شما تسبیح آنها را درک نمی‌کنید). و آیه ۶۵ از سوره «انعام» ﴿أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾ (بنگر چگونه آیات خود را به طریق مختلف بیان می‌کنیم باشد که مردم چیزی بفهمند). و آیه ۱۷۹ «اعراف» ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾ (آنان را دل‌هایی است ولیکن با آنها نمی‌فهمند). و آیه ۲۹ سوره «طه» ﴿وَإِخْلَعْ عُقُدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾ (عقده زبانت را بگشا، تا مردم سخن مرا بفهمند).

و در نهج البلاغه نیز «فقه» به معنای فهمیدن و دانستن آمده است و در خطبه چهارم می‌خوانیم: «وَقَرَّ سَمْعُ لَمْ يَفْقَهُ الْوَاعِيَةَ» (گران باد گوشی که بانگ بلند پند را درنیابد). و نیز در خطبه ۲۳۸ آمده است: «مَنْ يَنْبَغِي أَنْ يَفْقَهُ وَيُؤَدِّبَ» (اینان از کسانی هستند که سزاوار است، بفهمند و ادب شوند).

و شاید از حدیثی که مرحوم صدوق کتاب «معانی الأخبار» خود را با آن آغاز کرده است، همین معنی مراد باشد.

«داود بن قرق» می‌گوید: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَنْتُمْ أَفْقَهُ النَّاسِ إِذَا عَرَفْتُمْ مَعَانِيَ كَلَامِنَا...»^۳ از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: (شما داناترین مردم هستید اگر معانی کلام را بدانید).

و همچنین امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

(۱) مفردات راغب، واژه «فقه».

(۲) در قرآن مجید در ۲۰ مورد مشتقات لفظ «فقه» بکار رفته جز در یک مورد بقیه به همین معنی است.

(۳) معانی الأخبار، حدیث اول، ص ۱.

«إِذَا فَقَّهْتَ فَتَفَقَّهْ فِي دِينِ اللَّهِ»^۱. (هرگاه بفهمی، پس تحصیل دانائی کن در دین خدا، یعنی در مسائلی که متعلق به دین باشد و در آن بکار آید).
و در جای دیگر نیز می‌فرماید: «إِذَا سَأَلْتَ فَأَسْأَلْ تَفْقَهَا وَلَا تَسْأَلْ تَعْتَأُ...»^۲.
(هرگاه سؤال کنی، پس سؤال کن از برای فهمیدن و سؤال مکن از برای طلب لغزش).

۲ - فهم عمیق و بصیرت کامل در دین

در قرآن مجید کمتر؛ ولی در اخبار بیشتر «فقه» و مشتقات آن به معنای «فهم عمیق و بصیرت کامل در دین» استعمال شده است. در قرآن مجید می‌خوانیم: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^۳. (پس چرا از هر گروهی، طائفه‌ای از آنان کوچ نمی‌کنند و طائفه‌ای بماند تا در دین (معارف و احکام اسلام) تفقه کنند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را انداز نمایند تا بترسند و خودداری نمایند).

آیه شریفه صریحاً دستور می‌دهد که گروهی از مسلمانان می‌بایست در دین تفقه کنند و دیگران را بیاموزند. «تفقه» از ماده «فقه» است و فقه در اینجا به معنی فهم عمیق و بصیرت کامل در دین است.

و در نهج البلاغه نیز به همین معنی آمده است از آن جمله امیرمؤمنان طی نامه مفصلی به فرزند خود توصیه می‌فرماید:

«...خُضْ الْغَمْرَاتِ لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ وَ تَفَقَّهْ فِي الدِّينِ»^۴. (در دریای شداید و مشکلات در راه حق هر جا که باشد، فرو رو و در دین تفقه کن).

و نیز در «فضل قرآن» می‌فرماید:

«تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَانَهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَانَهُ رِبْعُ الْقُلُوبِ»^۵.

(۱) غرر الحکم آمدی، ج ۳، ص ۱۴۱، شماره ۴۰۷۶.

(۲) غرر و درر آمدی، ج ۳، ص ۱۸۰، شماره ۴۰۷۶. (۳) سوره توبه، آیه ۱۲۲.

(۴) نهج البلاغه، نامه شماره ۳۱. (۵) نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

(قرآن را فرا گیرید که بهترین گفته‌هاست و در آن تفقه کنید که همانا قرآن بهار دلهاست).

و نیز فرموده:

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَهَّهْ فِي الدِّينِ وَالْهَمِّهِ الْيَقِينِ^۱.

(هرگاه خداند خیر و نیکی بنده‌ای را بخواهد، او را در دین دانا می‌گرداند و در دل او یقین می‌اندازد).

ابن هشام (۱۵۱ - ۲۱۸هـ) در کتاب «السيرة النبوية» نقل کرده است بعد از جنگ احد عده‌ای از قبیله «عضل» و «قاره» به حضور رسول اکرم ﷺ آمده، اظهار داشتند: «یا رسول الله ان فینا اسلاماً قابض معنا نقرأ من اصحابك یفقهوننا فی الدین و یقروننا القرآن و یعلموننا شرایع الاسلام»^۲.

(ای رسول خدا برخی از افراد قبیله ما اسلام اختیار کرده‌اند، عده‌ای از مسلمانان را به میان ما بفرست که معنی دین را به ما بیاموزانند، قرآن را به ما تعلیم دهند و اصول و قوانین اسلام را به ما یاد بدهند).

در این درخواست که از پیغمبر ﷺ شده، شرایع اسلام که همان احکام فقه به معنی مصطلح است، در برابر تعلیم قرآن و تفقیه در دین قرار داده شده یعنی در حقیقت این درخواست از تعلیم اصول عقاید که به طور طبیعی مقدم می‌باشد، شروع و به تعلیم فروع - که به لفظ شرایع اسلام از آن تعبیر گردیده، خاتمه یافته است^۳.

در روایتی «ابو حمزه» از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:
«تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ فَانَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ فَهُوَ اِعْرَابِي اِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ ﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ...﴾»^۴.

«در دین تفقه کنید، هرکس از شماها که در دین تفقه نکند، همچون بادیه‌نشینان می‌باشد، چرا که خداوند در قرآن می‌فرماید: چرا گروهی از مسلمانان کوچ نمی‌کنند تا در دین بصیرت و

(۱) غرر و درر آمدی، ج ۳، ص ۱۷۴، ش ۴۱۳۳. (۲) سیره ابن هشام، ذیل قصه یوم الرجیع.

(۳) دکتر شهابی، ادوار فقه، ج ۱، ص ۳۴. (۴) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳.

بینائی پیدا نمایند».

در روایت دیگری «ابان بن تغلب» از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

«لَوَدِدْتُ اَنْ اصْحَابِي ضَرَبَتْ رُؤُسَهُمْ بِالسَّيَاطِ حَتَّى يَتَفَقَّهُوا»^۱.

(دوست دارم که با تازیانه بر سر اصحابم بکوبم تا دانش بیاموزند و تفقه کنند).

از همه روشنتر جمله‌ای است از امام حسین علیه السلام در شب عاشورا که در میان غوغا و هیجان آن را ایراد فرموده:

«اللهم انی احمداک علی ان اکرمتنا بالنبوة و علمتنا القرآن و فقهنا فسی الدین...»^۲.

(خدایا تو را حمد می‌کنم براین نعمت عظیمی که ما را به نبوت گرامی داشتی و خاندان ما را خاندان نبوت قرار دادی، علم قرآن را به ما تعلیم دادی و ما را در دین فقیه و بصیر قرار دادی که حقیقت و روح تعالیم دین تو را بدانیم).

ابو حامد محمد غزالی (متوفی ۵۰۵) در کتاب «احیاء العلوم» پنج لفظ را ذکر می‌کند که در فرهنگ مسلمین معانی تازه‌ای یافته‌اند و دیگر مطابق مراد سلف صالح به کار نمی‌روند این پنج لفظ عبارتند از: فقه؛ علم؛ توحید؛ تذکیر و حکمت.

می‌گوید: امروزه فقه را از معنای گسترده‌اش به در آورده‌اند و آن را در خانه تنگ افکنده‌اند که همان معرفت به فروع غریبه و علل دقیقشان و پرگفتن درباره آنها باشد و هر که اینها را بهتر بداند و در آنها غور و تعمق بیشتر کند، فقیه‌تر شمرده می‌شود، در حالی که در عصر نخستین اسلام واژه فقه را بر علم طریق آخرت و معرفت آفات نفس و اعمال تباهی‌زا و بهتر فهمیدن حقارت دنیا و بیشتر رغبت ورزیدن به نعمت آخرت و بیشتر ترسیدن از خدا اطلاق می‌کردند و آیه «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ» گواه آن است نه فروع طلاق و لعان و اجاره و ارث که صرف غوطه‌ور شدن در آنها، نه تنها خشیت نمی‌آورد که آن را می‌ستانند و در نظر «حسن بصری»، فقیه کسی است که به دنیا بی رغبت باشد و به آخرت

(۲) ارشاد مفید، ص ۲۱۴.

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴.

میل کند، بصیرت در دین و مداومت بر عبادت خدا و خویشانداری از افتادن در اعراض و نوامیس و اموال مردم و خیرخواهی برای مسلمین، صفت و پیشه او باشد.^۱

صدرالمتألهین فیلسوف نامی در شرح خود بر «اصول کافی» پس از توضیح این که فقه در صدر اسلام بر معنی مصطلح اطلاق نمی شده و معنی اصطلاح کنونی آن یک اصطلاح جدیدی است، می نویسد:

«وان الفقه أكثر ما يأتي في الحديث بمعنى البصيرة في أمرا الدين وان الفقيه صاحب هذه البصيرة...»^۲

«فقه که بیشتر در احادیث استعمال می شود، به معنای بصیرت در موضوع دین است و فقیه کسی است که دارای این چنین بصیرتی باشد».

فقه در اصطلاح فقها

معنای اصطلاحی «فقه» با معنای لغوی آن تفاوت دارد، چه آن در اصطلاح به معنای دانستن احکام شرعی فرعی از روی یک یک دلیلهای آن است^۳ به این معنی در نزد فقها و اصولیین علم به احکام شرعی فرعی است از راه و طرق ادله تفصیلیه به استناد کتاب، سنت، اجماع و عقل^۴.

ابن خلدون: «فقه» را چنین تعریف کرده است:

«فقه شناختن احکام خداست از: وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحت درباره افعال مکلفین که هرگاه این احکام از روی ادله هر یک از آنها به دست آید، بدان فقه گفته می شود»^۵.

(۱) احیاء العلوم، ج ۱، ص ۳۳ - ۳۲.

(۲) محمد بن ابراهیم، فیلسوف معروف، صاحب کتابهای: (اسفار و شواهد و غیره) که در سال ۱۰۵۰ در بصره فوت کرده.

(۳) معالم الأصول، اصل نخست، ص ۲۳ - ۲۲.

(۴) قوانین، ص ۵ - ۳ تقریرات اصول شهابی، ص ۱۰.

(۵) مقدمه ابن خلدون، ص ۳ - ۲۴۲، چاپ قاهره.

چنانکه «فقه» را به خود احکام شرعی فرعی نیز اطلاق می‌کنند.^۱
 فقیه فیلسوف «حاج ملا هادی سبزواری» ضمن این که «فقه» را به دو قسم: «فقه اکبر و فقه اصغر» تقسیم می‌کند و معنای دیگری نیز ذکر می‌کند، و طبق نظریه او «فقه» عبارت است از دانستن «عقاید دینی» (اعم از اصول و فروع) با دلائل یقینی، و اینک متن بیان او:

«فقه در لغت به معنای فهمیدن می‌باشد و در صدر اسلام تفکر در اصول عقاید و تعمق و ژرف‌اندیشی در معارف الهی «فقه» نامیده می‌شود. لیکن متأخرین از اهل شریعت وقتی کلمه «فقه» را بگویند، منظورشان «فقه اصغر» است و «فقه اصغر» نیز به این صورت تعریف می‌شود «هو العلم بالأحكام الشرعية الفرعية عن أدلتها التفصيلية». و گاهی نیز کلمه «فقه» را می‌گویند و از آن «فقه اکبر» را قصد می‌کنند و منظور از «فقه اکبر» علم کلام می‌باشد و گاهی کلمه «فقه» گفته می‌شود و از آن دانستن عقاید دینی که از طریق دلائل یقینی به دست آمده باشد، قصد می‌گردد».^۲

«فقه» به این معنی یکی از علوم خاص اسلامی است که در ابتدا بسیار مختصر و محدود بود و مانند هر علم دیگری در سیر تکاملی تاریخی خود، توسعه پیدا کرد و به تدریج بر حجم آن افزوده شد. ما اگر به کتابهای فقهی که قبل از مرحوم شیخ طوسی (۳۸۵ هـ - ۴۶۰ هـ) نوشته شده، مراجعه کنیم می‌بینیم «فقه» چقدر محدود بوده است. شیخ طوسی با نوشتن کتاب «مبسوط» به فقه توسعه بخشید و بعد از او نیز به تدریج رو به تکامل رفت و در اثر تلاش فقه‌های بزرگ و وارد شدن مسائل جدید، بر حجم فقه افزوده شد تا آنجا که در اواسط قرن سیزدهم هجری مرحوم شیخ محمد حسن نجفی معروف به «صاحب جواهر الکلام» (متوفای ۱۲۶۶ هـ) به زحمت توانست یک دوره کامل فقه را بنویسد و در عصر ما نیز آن علم آنچنان توسعه یافته که یک نفر نمی‌تواند یک دوره کامل فقه استدلالی را تألیف و یا تدریس نماید.

(۱) المدخل للفقہ الاسلامی، محمد سلام مذکور، طبع قاهره، ص ۳۶.

(۲) شرح نبراس، ص ۲.

قابلیت تطوّر فقه اسلامی

«علم فقه» وسیع‌ترین علوم اسلامی است زیرا تعیین حکم تمام حرکات و سکنات فردی و اجتماعی بشر به عهده این علم است و محال است موضوعی پیدا بشود که از نظر فقهی حکم آن معلوم نباشد. البته این یک ادعا نیست، بلکه یک واقعیت است و برای کسانی که به اصول فقه اسلام آشنا باشند، کاملاً روشن است. اگر در یک مسأله دلیل خاص عقلی یا نقلی (کتاب، سنت، اجماع و دلیل عقلی) وجود داشته باشد، حکم آن مسأله طبق مدرک معلوم است و اگر دلیل خاصی در مسأله نبود، با قواعد کلی حکم مسأله روشن می‌گردد و اگر موضوعی باشد که مشمول هیچ‌یک از عموماًت و قواعد کلی نباشد، آنگاه به اصول عملیه چهارگانه (استصحاب، احتیاط، تخییر و برائت) رجوع می‌شود و چون مجاری اصول طبق یک حصر عقلی در همین چهار مورد است، حتماً مسأله مورد بحث داخل در تحت یکی از این اصول خواهد گردید بنابراین ممکن نیست موضوعی پیدا شود که از نظر فقهی حکم آن معلوم نباشد.

به این حقیقت حتی شرق‌شناسان و حقوقدانان غربی نیز اعتراف کرده‌اند.

دانشمند بزرگ اروپا «سانتیلانا» می‌گوید:

«در فقه اسلامی آنقدر از قوانین موجود است که برای مسلمانان در قانونگذاری مدنی‌شان کافی است اگر نگوئیم که برای انسانیت کفایت می‌کند»^۱.

«گلدزیهر» دانشمند یهودی متعصب در فصل «تکامل فقه در اسلام» می‌نویسد:

«میدان عمل فقه اسلام منحصر به عبادتها نیست، بلکه شامل همه شاخ و برگهای زندگی از حقوق مدنی و سیاسی گرفته تا کیفرها می‌گردد، هیچ بخش از کارهای عملی نیست که تابع قوانین مذهبی نباشد، همه در پیرامون زندگانی شخصی و همگانی از احکام مذهب پیروی می‌کند و به همین سبب فقیهان می‌گویند همه زندگانی مؤمنان مطابق خواسته‌های مذهب است»^۲.

(۱) حکومت در اسلام، قلمداران، ص ۱۲.

(۲) درسهای درباره اسلام، گلدزیهر، چاپ دوم، ص ۱۰۲.

اگر «فقه» را به همان معنی لغوی بگیریم و آن را به معنی «فهم عمیق» و «بصیرت در دین» معنی کنیم، در این صورت در فقه ارزشهای اخلاقی جایگاه خاص خود را دارند، ولی اگر منظور از «فقه» همان معنی اصطلاحی آن باشد. در این صورت ارزشهای اخلاقی در آن جایی ندارند و از موضوع آن خارج هستند. «فقه» به این معنی اگرچه وسیع‌ترین علوم اسلامی است و میدان آن شامل تمام کارهای عملی و شاخ و برگهای زندگی است، ولی در چارچوب خاص خود محدود است و آنچه در اختیار «فقه» است، آن است که حصارهای واپسین و مرزهای نهایی میدان کوشش آدمیان را تعیین و تحدید کند که دست را تا کجا بگشایند و پا را از کجا فراتر نگذارند و غیر آن به دست سایر علوم سپرده شده است.

«فقه» فقط صحت و فساد ظاهر عمل را می‌سنجد و می‌آزماید و فتوا به رد و قبول می‌دهد و فقه از «فعل مکلف» فراتر نمی‌رود اما آنچه صلاح دنیا و نجات آخرت را تأمین می‌کند، صحت باطنی و اتقان درونی اعمال است که به کلی از حیطه «فقه اصطلاحی» خارج است. پس به این معنی اخلاق و فقه مانند اخلاق و قانون دو چیز مجزا هستند.

فقه به این معنی نیز علمی شریف و الهی و مستفاد از وحی و مقتبس از مشکات نبوت است که مایه ترقی و تقرّب عابدان به مقامات رفیع معنوی می‌باشد زیرا نشان دادن اخلاق نیکو در مزرعه نفس به سرپنجه مبارک اعمال مشروع و نیکوی بدن میسر است. به قول مرحوم فیض: دست یافتن به معرفت حقیقی جز با تهذیب خلق و تصفیة باطن و تنویر دل به نور شرع و ضیاء خرد صورت تحقق نمی‌پذیرد و لذا همه در گرو آن است که آدمی بداند که کدام عمل طاعت است و قرب می‌آورد و کدام عمل معصیت است و دوری می‌افزاید. فقه همان علم شریف و مطلوب است که کلید این تشخیص را در دست عابدان و عاملان می‌نهد و آنان را از «مقربات و مبعّدات» آگاه می‌سازد. آخر علمی که اهل بیت پیامبر (علیهم‌السلام) آن را ثلث قرآن دانسته‌اند، چرا که در زمره علوم آخرت نباشد.^(۱)

سخن مهم فیض در باب «منزلت فقه» این است که فقه طاعت و معصیت را

(۱) المحجة البيضاء، ج ۱، ص ۵۹، کتاب العلم.

می‌شناساند و این شناخت، شرط عمل به واجبات و اجتناب از محرمات است که آن شرط صفای دل و آن هم شرط تقرب به خداوند و فتح ابواب ملکوت است و لذا می‌باید در عداد علوم اخروی در آید و از مقدمات واجب سلوک و تخلّق به اخلاق الله شمرده شود.^۱

پس فقه، یکی از شرایط سلوک طریق آخرت را فراهم می‌آورد و عمل به احکام فقهی در حصول صفای باطن و روشنی درون به طور مستقیم مؤثر است و از این لحاظ می‌توان فقه را مدخل ملکوت و نردبان عروج بر پایه مکاشفه دانست و بی‌فقه و شریعت کار سالک ناتمام و ناکام می‌باشد و سایر شرائط سلوک طریق آخرت را باید از اصول مفاهیم دیگر شرع به دست آورد.

فقه بدین معنی اگرچه از اخلاق مجزاست، ولی در اثر عمل به احکام فقهی افراد آرام و خدا ترس بار می‌آیند و کمتر دست به تعدی می‌گشایند و حرام نمی‌فروشند و مظلّم نمی‌ستانند و طعن در یکدیگر نزنند و آتش نزاع نی‌فروزند و به حقوق یکدیگر حرمت نهند و دست تجاوز به ناموس یکدیگر نگشایند و بر ضعیفان و اجیران ستم روا ندارند و این تأدب در گرو آن است که آداب شرع و فقه را شریف و عزیز می‌شمارند.

بنابراین اگرچه «فقه» از اخلاق جداست، ولی تعبّد به آداب شرع و عمل به احکام فقهی دل را از عناصر بیگانه و غفلت‌آور می‌زداید و زمینه رشد اخلاق و فضائل انسانی را در انسان فراهم می‌آورد.

ناگفته نماند این نوع تأثیرات، اثرات قهری عمل به احکام است و از حیطة فقه خارج می‌باشند. به نظر می‌رسد اسلام آوردن و نمازگزاردن و روزه گرفتن و زکات پرداختن و معنوی‌ترین (دینی‌ترین) اعمالی باشند که فقیه درباره آنها سخن می‌گوید، حال بینیم نگاه فقیه به این اعمال از کدام زاویه است و مطلوب وی از اسلام آوردن و نمازگزاردن چیست؟ بقیه احکام فقهی را به قیاس آن خواهیم شناخت. فقیه در تمام موارد مذکور جز به صحت و فساد ظاهری عمل نمی‌اندیشد. اسلام آوردن در نظر فقیه، کار زبان است نه کار دل که

(۱) المحبّة البيضاء، ج ۱، ص ۵۹، کتاب العلم.

«دل از ولایت فقیه خارج است»^۱. همین که کسی اظهار اسلام کند و شهادتین بر زبان جاری کند (ولو به دل کافر) باشد، فقیه او را مسلمان و طاهر می‌شمارد و احکام مسلمانان بر وی جاری می‌شود حتی کسانی که از ترس شمشیر برای حفظ جان خود، اظهار اسلام می‌کنند، اسلام آنها مقبول فقها است. البته چنان اسلامی به درد آخرت نمی‌خورد و چنان مسلمانی را از کافران واقعی تمایز نمی‌بخشد. اما در این باره سخن گفتن و داوری کردن در شأن فقیه نیست.

به عبارت دیگر: اسلام ظاهری و ظاهر اسلام است که از آن فقیه و داخل در دایره احکام فقه است و همین است آن که در این دنیا به کار می‌آید و مایه تشخیص مسلمان از غیر مسلمان می‌گردد نه بیش از این.

همچنین درباره نماز برای فقیه کافی است کسی درست وضو بسازد و در جامه و زمین غیر غصبی و با ادای حروف از مخارج و با رکوع و سجود و قرائت کامل نماز را بجا آورد تا نمازش صحیح باشد حال اگر از ابتدا تا انتهای نماز روی به محراب و دل در بازار باشد، لطمه‌ای به صحت نماز او نمی‌زند و اخلاص و خضوع و خشوع و حضور قلب شرط صحت نماز نیست، بلکه شرط قبولی و کمال و فضیلت آن است و هیچ فقیهی متعرض آن نمی‌شود و اگر هم بشود، از فن خود خارج شده است.^۲

و همچنین کسی با توسل به حيله‌های فقهی، خود را از دادن زکات معاف نماید، از نظر فقیهان مورد ملامت قرار نمی‌گیرند زیرا کاری برخلاف فقه انجام نداده و آن حيله را هم از فقه آموخته است.

دنیاله دارد

(۱) احیاء العلوم، ج ۱، ربع اول کتاب العلم باب دوم.

(۲) المحجّة البیضاء، ج ۱، ص ۵۶.